

## بازخوانی سنت و روش‌شناسی آن در اندیشه‌های محمد عبدالجباری

محمد مالکی\*

عضو هیئت علمی بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی

### چکیده

موضوع سنت یکی از مسائل مهم و محوری در جهان اسلام می‌باشد، به طوری که هرگونه فهم و تفسیری درباره این موضوع می‌تواند تأثیرات سیاسی و اجتماعی تأثیرگذاری را به همراه داشته باشد. هر مسلمانی همواره در طول زندگی، خود را در مواجهه با سنت می‌بیند و در شیوه تعامل خود با جهان پیرامون از سنت الهام می‌گیرد و در نتیجه این سنت است که جهان‌بینی هر فرد را شکل می‌دهد. بازگشت به سنت و بازخوانی انتقادی آن یک ضرورت تاریخی و اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا طی دهه‌های گذشته ثابت شد که پشت کردن به سنت پروژه‌ای ناکام و شکست خورده می‌باشد، لذا برای ساختن امروز و آینده راهی غیر از بازگشت به سنت و بازخوانی آن وجود ندارد. این امر مستلزم شناخت بحث‌های روش‌شناختی و اتخاذ یک پروژه فکری روشمند از سوی هر اندیشمندی است که در این وادی گام می‌گذارد. در قرن بیستم اندیشمندانی در جهان عرب ظهور یافتند که با اتخاذ روش‌های پژوهشی نوین، دست به بازخوانی سنت زده‌اند. یکی از بارزترین این اندیشمندان که به جریان نومعتزله تعلق دارد، محمد عبدالجباری (1935-2010) متفکر مراکشی بود. در این تحقیق با توجه به تلقی و تعریف وی از سنت، روش‌های پژوهشی وی در بازخوانی سنت را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در واقع، سوال اصلی این تحقیق این است که تعریف و تلقی جابری از سنت چه تاثیری بر روش‌شناسی او در بازخوانی سنت داشته است؟

### کلید واژه‌ها

سنت، بازخوانی سنت، عقل عربی، معرفت‌شناسی، ساختارگرایی، تحلیل تاریخی.

در تمدن اسلامی به‌رغم جایگاه برجسته‌ی علم تاریخ و وجود سنت ریشه‌دار تاریخ‌نگاری در میان مسلمانان، به «تاریخ اندیشه»، کمتر التفات شده است. خاستگاه تمدن امروز غرب، ذخایر و میراث فکری دیروز آن است. سنت غربی، سنت استمرار و پیوستگی و بازگشت‌های مکرر به سرآغازها و آبشخورها است؛ اما تاریخ اسلام، تاریخ فراموشی‌ها و عدم توجه به خاستگاه‌ها است. به‌همین دلیل، میان ذخایر دانش و نیازهای امروزی فاصله و شکاف وجود دارد. سنت به‌جای این که برای مسایل عصر حاضر راه‌گشا باشد، خود به بن‌بستی تبدیل شده که به آسانی نمی‌توان از سد آن گذشت. مسلمانان همیشه از مواجهه و رویاروی انتقادی با سنت پرهیز کرده‌اند و در برخی موارد سنت هم‌چون امر مقدس و پرش‌ناپذیر بروز نموده است. اما در قرن بیستم نگاه جدید به سنت و بررسی دشواره‌ی سنت و تجدد با روش‌های تحقیق نوین بر اثر مواجهه با دستاوردهای تمدن غرب صورت گرفت. اندیشمندانی مانند «زکی نجیب محمود»، «زکی الارسوزی»، «محمد عماره»، «توفیق سلوم»، «سمیر امین»، «حسن حنفی»، «محمد ارکون»، «محمد عبدالجباری»، «داریوش شایگان» و... با گرایشات فکری گوناگون مساله سنت را با رویکردهای جدیدی مورد پژوهش قرار دادند.

محمد عبدالجباری را از جهت تأکید مضاعف وی بر اهمیت معرفت‌شناسی و استفاده از روش‌های نوین پژوهشی در فهم سنت، بازخوانی و مواجهه نقادانه با آن به‌منظور یافتن راهکاری برای معضلات کنونی جوامع اسلامی، از بارزترین نمایندگان جریان نوگرا می‌دانیم. جابری پرسش از عوامل انحطاط و زوال می‌کند و پرسش عمده وی این است که جوامع اسلامی چرا دچار انحطاط و بحران شدند. برای پاسخ به این پرسش به سنت بازگشته و به بازخوانی سنت دست می‌زنند. البته برای این کار خود روش تحقیق و فرآیند خاصی را اتخاذ می‌کند؛ که این روش تحقیق در راستای تعریف وی از سنت می‌باشد. بنابراین باید بررسی کرد که تلقی او از سنت چه تأثیری بر معرفت‌شناسی وی گذاشته است.

### تعریف جابری از سنت

از دیدگاه جابری سنت «مجموعه اندیشه‌ها، دانش، احکام، قوانین و نگرش است به اضافه زبان عربی که این دانش‌ها را با خود حمل و چارچوب‌بندی می‌کند و به‌مثابه چارچوب مرجع در عرصه تاریخ و معرفت از عصر تدوین (قرن دوم و سوم اسلامی) تاکنون در اندیشه انسان عربی نقش ایفا می‌کند» (عبدالجباری، 1991: 30). جابری اضافه می‌کند: «سنت هر آن چه از گذشته است که در ما حضور دارد و یا با ماست. این گذشته، خواه مال ما باشد یا گذشته دیگران، خواه نزدیک باشد و یا دور» (عبدالجباری، 1991: 45). این تعریف کلی شامل سنت معنوی مانند اندیشه و رفتار و همچنین، سنت مادی است و نیز افزون بر سنت خودی، سرمایه‌های مشترک انسانی را نیز در بر می‌گیرد. در این تعریف «گذشته» با «اکنون» در پیوند است و سنت چیزی نیست جز اثری باقی مانده از گذشته که به‌گونه‌ای در زندگی امروز حضور دارد. جابری همچنین با در نظر گرفتن حضور چشم‌گیر و قابل توجه سنت در زندگی و اندیشه مسلمانان می‌نویسد: «سنت اعتقاد و شریعت، زبان و ادبیات، عقل و ذهنیت، خواست‌ها و آرزوها است و به‌عبارت دیگر هم‌زمان شامل امور معرفتی و ایدئولوژیک است» (عبدالجباری، 1991: 24). از سوی دیگر جابری در تعریف و تلقی خود از سنت، مانند ساختگراییان، فرآیند تاریخی اندیشه عربی اسلامی را فرآیندی بی‌گسست و بی‌تغییر به‌حساب می‌آورد که تا زمان حال ادامه یافته است. این نوع تعریف و تلقی وی از سنت، تاثیر زیادی بر انتخاب نوع روش پژوهشی جابری داشت، که در ادامه تحقیق، شرح آن به‌تفصیل خواهد آمد.

گفتمان رستاخیز عرب که از اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت، برای سنت، کارکردی دوگانه قابل بود. از یک سو سنت را همانند یک مرجع در نظر می‌گرفت که برای بررسی انتقادی گذشته و ساختن آینده‌ای بهتر، باید به آن رجعت می‌کرد و از سوی دیگر تمسک به سنت به‌عنوان واکنش در برابر تجاوزات غربی و و دفاع از هویت خود بود. از این رو تمسک به سنت نه‌تنها برای الهام گرفتن از آن و ساختن آینده‌ای درخشان بود، بلکه به‌مثابه سدی بلند و قابل اطمینان در نظر گرفته شد که می‌توان در مقابل پیشروی و تهاجم بیگانگان در پشت آن پناه گرفت (عابدالجابری، 1991: 25).

در عرصه پژوهش فرهنگ عربی با وضعیت متفاوتی روبرو هستیم. این تفاوت هم‌زمان به سلطه سنت از یک سو و چالش‌های مدرن از سوی دیگر بر می‌گردد. جابری بر همین اساس معتقد است که سنت بر پژوهشگر عربی مسلط است و به‌جای اینکه او بتواند در پژوهش‌های خود سنت را در اختیار بگیرد، تحت سیطره سنت است. او از همان بدو تولدش سنت را از خلال کلمات، اصلاحات، حکایات، خرافات و روایا، بدون ارزیابی و پرس‌وجو، اخذ می‌کند. بنابراین به‌واسطه سنت و از خلال آن می‌اندیشد؛ چون خواست‌ها و رویاهایش را در آن پنهان شده می‌بیند. این امر باعث می‌شود که فرآیند اندیشه به‌جای کشف و پرسش، به «یادآوری» تبدیل گردد و خواننده عربی در برخورد با سنت به‌جای تفکر به یادآوری پردازد. (عابدالجابری، 1993: 22).

مشکل دومی که در کاربرد دوگانه سنت وجود دارد، این است که پژوهشگر عربی اضافه بر این که تحت سیطره سنت است، در مواجهه با تحولات سریع امروز جهان مدهوش و سرگشته می‌باشد. او پیشرفت‌های علمی عظیم دنیای غرب امروز را مشاهده می‌کند و از سوی دیگر از کمبودها و عقب‌ماندگی‌هایی که جهان عرب دچار آن است رنج می‌برد. این سرگستگی و کمبود باعث می‌شود او به‌دنبال جستجوی ملجا و تکیه‌گاهی در سنت باشد. این امر سیطره سنت بر او را شدیدتر می‌کند؛ او در مواجهه با سنت و خواندن آن برای کاوش معنایی که نیازش را پاسخ گوید، از کلمات پیشی می‌گیرد، بنابراین اگر چیزی را می‌خواند، مطالب زیادی را مبهم باقی می‌گذارد. و این امر وحدت متن را از بین برده و دلالت آن را تحریف می‌کند و خواننده عربی را از قلمرو معرفتی و تاریخی متن، خارج می‌سازد. او پیش از خواندن متن دلمشغولی‌های خود را در آن می‌خواند (عابدالجابری، 1993: 22).

بنابراین جابری هدف یگانه‌ای در همه آثار و نوشته‌های خود داشت. این هدف استقلال ذات عربی است؛ استقلالی تاریخی که ضمن حفظ هویت عربی، مسیر را برای ابداع و همگامی با پیشرفت‌های دنیای معاصر هموار سازد و در عین تمسک به سنت، راهی برای رسیدن به عقلانیت مدرن امروزی باشد. رسیدن به این هدف تنها با داشتن طرح انتقادی جهت بررسی تکوین و زیرساخت عقل عربی، میسر است. جابری در آثار خود به‌دنبال خوانش جدیدی از سنت بود که با همه‌ی خوانش‌ها و پژوهش‌های پیشین تفاوت داشته باشد. برای این منظور باید رویکرد نوینی در پیش می‌گرفت که قبل از او هیچ پژوهشگر عربی به‌کار نبسته بود. در این راه وی ابتدا به نقد عقل عربی پرداخت و در این راستا بررسی و نقد گفتمان‌های عربی معاصر را مورد توجه قرار داد، زیرا از دید او به‌دلایلی که در بالا اشاره کردیم، این گفتمان‌ها به‌صورت علمی و دقیق مورد نقد و بررسی قرار نگرفته بودند (ابی نادر، 2008: 59). افزون بر این، برای نقد عقل عربی باید به چیز ملموس و قابل بررسی مانند گفتمان رجوع می‌کرد. با توجه به تعریف و تلقی او از سنت در بخش بعدی این تحقیق به بررسی روش‌شناسی جابری و شرح مراحل پروژه فکری او می‌پردازیم.

## روش‌شناسی جابری

انتخاب روش پژوهشی مناسب در پروژه فکری هر اندیشمندی بسیار حایز اهمیت می‌باشد. از سوی دیگر به دلیل اهمیت و حساسیت موضوع سنت در حوزه اندیشه اسلامی عربی و پیچیدگی موضوعات مربوط به آن نیاز به تمرکز ویژه‌ای دارد. جابری به‌عنوان پژوهشگر سنت عربی و اسلامی، باید حوزه کار و ابزار مورد استفاده اش را مشخص سازد. جابری در روش‌شناسی به‌شدت متأثر از علوم انسانی نوین بوده است؛ به‌گونه‌ای که دیدگاه فکری بدیع جابری در باب سنت، عبارت است از نقد روش‌های پیشین در پژوهش سنت و دعوت به اتخاذ روشی نوین که بر اجزا و عناصر متفاوت علوم انسانی نوین استوار باشد. می‌توان گفت که هدف وی از عناصر متفاوت علوم انسانی نوین، همان روش‌هایی است که به پژوهشگر امکان می‌دهد تا از نگاه تازه به موضوع پژوهش بپردازد.

جابری در پروژه فکری خود، از مکاتب فلسفی متعدد و روش‌های پژوهشی نوینی بهره برده است. مفاهیم و اصطلاحاتی مانند پیشرفت، عقلانیت و نقد که دکارت و فیلسوفان عصر روشنگری آنها را به‌کار برده‌اند؛ حضور چشم‌گیری دارند. افزون بر این در پروژه فکری جابری، اصطلاحات و مفاهیم عمده‌ای از متفکرانی مانند لالاند، فوکو، پیازه، آلتوسر و گرامشی و نیز از مارکسیسم انتقادی به عاریت گرفته شده است. در این میان مجلد نخست این پروژه با نام «تکوین عقل عربی» از یک‌سو مقدمه‌های تئوریک درباره بازخوانی سنت است که اصول و روش‌های بازخوانی سنت را برای خواننده عیان می‌سازد. به‌عبارتی دیگر می‌توان گفت که این کتاب درآمدی روش‌شناسانه و تئوریک در پروژه‌ی جابری به‌شمار می‌آید. البته پروژه جابری قبل از این کتاب آغاز شده بود؛ ولی با آغاز نقد عقل عربی به هماهنگی و روشمندی بالایی رسید (الادریسی، 2010: 62-77).

بر اساس یک اصل پذیرفته شده در روش‌شناسی، این موضوع تحقیق است که روش پژوهش را مشخص می‌کند. با توجه به این که موضوع تحقیق او سنت است؛ روش مورد استفاده او باید در تناسب با بررسی سنت باشد. سنت موضوعی است که مورد مطالعه اندیشمندان زیادی در گستره اندیشه عربی و اسلامی قرار گرفته است. اما جابری در پی خوانشی متفاوت با این پژوهش‌هاست و این خوانش انتقادی و نوین، نیازمند روشی است که این هدف را محقق سازد. اهمیت ویژه روش و دقت در گزینش آن در پروژه فکری جابری، پیش از پیش برجسته شده و مورد التفات واقع شده است.

با توجه به موارد فوق باید قرائت‌های موجود از سنت بررسی و درک کنیم، تا در کنار آنها قرائت انتقادی وی را بهتر بفهمیم. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان خوانش‌های صورت گرفته در باب سنت را در جهان عرب، به دو دسته اصلی معرفت‌شناسانه و غیر آن، دسته‌بندی کرد. در دسته اول می‌توان به قرائت‌های مارکسیستی، ناسیونالیستی و عمل‌گرایانه (پراگماتیسمی) اشاره کرد. نگاه جدید به سنت و بازخوانی آن، ناشی از آشنایی مسلمانان با دستاوردهای نوین تمدن غرب و ادامه مسئله محوری تضاد سنت و مدرنیته می‌باشد. بنابراین می‌توان قسمت عمده این قرائت‌ها را قرائت «گزینشی» از سنت نامید؛ خوانش‌هایی که از ابعاد متفاوت سنت برآورد بررسی قرار می‌دهد و با ملاک‌های متعدد بخشی از سنت را که با مقتضیات عصر حاضر سازگار است برگزیند و بخشی که این ویژگی را ندارد نادیده بگیرد. این ویژگی همه قرائت‌های فوق از جمله قرائت انتقادی جابری است. افزون بر قرائت گزینشی، دو قرائت غرب‌گرا و سلفی، نیز وجود دارند. گرایش نخست، سنت را مانع بزرگ در راه رسیدن به مدرنیته تلقی می‌نماید و گذار از سنت و کنار گذاشتن آن را شرط اصلی مدرن شدن می‌داند؛ از سوی دیگر در جریان سلفی، مدرنیسم، جاهلیت جدید نامیده می‌شود و «سلف صالح» الگوی مطلق و فراتاریخی، معرفی می‌گردد (عبداللطیف، 2002: 21).

افزون بر قرائت‌های مارکسیستی-لنینی، ناسیونالیستی و قرائت پراگماتیسمی، قرائت چهارم، قرائت انتقادی است که جابری از آن استفاده می‌کند. جابری می‌کوشد عناصر ایدئولوژیک نقدش را دچار مشکل نکند؛ ضعفی که خوانش‌های قبل از آن رنج می‌بردند. بنابراین روش‌های معرفت‌شناسی را مناسب‌ترین ابزار برای این پژوهش انتقادی‌اش می‌داند. از دیدگاه وی نقد هر پروژه‌ی فکری بدون بررسی زیرساخت‌های معرفتی آن، به نقد ایدئولوژی با ایدئولوژی، تبدیل می‌شود، که نتیجه‌اش فقط و فقط ایدئولوژی خواهد بود. در حالی که او به دنبال پیدا کردن فرآیند «کنش عقلی» در اندیشه عربی است و برای این منظور، معرفت‌شناسی بهترین ابزار است. این کنش عقلی به واسطه مفاهیم ویژه و در چارچوب ساختار معرفتی مشخص، صورت می‌گیرد. جابری در بررسی انتقادی خود از سنت عربی، روی چهار عنصر تمرکز می‌کند: 1- طرز اندیشیدن و چگونگی تعامل با موضوع؛ 2- ابزارهای ذهنی یا مفهیمی که انسان به واسطه آنها می‌اندیشد؛ 3- دشواره یا معضل محوری که فرآیند اندیشه را جهت می‌بخشد؛ 4- ساختار معرفتی که اندیشه در چارچوب آن انجام می‌گیرد (ابی نادر، 2008: 64).

جابری در حوزه سنت عربی اسلامی، از چهار دسته قرائت معرفت‌شناسانه، نام می‌برد: قرائت نخست، قرائت سنتی است که بیشتر در دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های دینی قدمی چون «الازهر» در مصر، «قرویین» در مراکش و «الزیتونه» در تونس، رایج بود. این گونه قرائت همواره متکی بر نقل و تکرار سخنان اساتید، علما و مشایخ است، بی آن که پرسشی انتقادی مطرح شود. روش عمده این قرائت قیاس با تکیه بر این پیش‌فرض که «آنچه در گذشته صورت پذیرفته است، در آینده قابل تحقق است» (عابدالجابری، 1991: 26). قرائت سنتی قرائتی غیر تاریخی است و سخنان و اندیشه‌های گذشتگان را حقایق مطلق به‌شمار می‌آورد. به همین دلیل خردگریز است و از روح انتقادی دور می‌باشد؛ زیرا به جای اینکه «سنت» را امری معقول در نظر بگیرد، خود شیفته آن است. قرائت دوم، قرائت شرق‌شناسانه سنت است، که همگام با پدیده خاورشناسی شکل گرفت. این قرائت، قرائت خاورشناسان و اندیشمندان عرب پیرو خط فکری آنان را در بر می‌گیرد. روش‌های متنوع خاورشناسان از روش‌های تاریخی گرفته تا روش‌های پدیدارشناختی همه تحت تاثیر گرایشات غرب‌محوری هستند. به همین دلیل است که خاورشناسان، علوم عقلی، ادبی و شرعی اسلامی را به ترتیب، گرتبه‌برداری ناقصی از فلسفه، نحو و زبان یونانی-اسکندرانی و حقوق رومی، می‌دانند (عابدالجابری، 1991: 28). قرائت سوم، قرائتی است که جابری آن را «قرائت تأویلی» می‌نامد (عابدالجابری، 1999: 12). این قرائت به فهم ظاهری متون اکتفا نمی‌کند و سعی دارد آن را بازسازی نماید. با این وجود جابری از دید جابری قرائت تأویلی مانند قرائت نوع اول، پارادوکس‌های متن را مخفی می‌سازد، به همین دلیل ایدئولوژیک می‌باشد.

قرائت چهارم، قرائت مورد علاقه جابری است که وی در بازخوانی سنت، آن را به کار می‌برد و با الگو گرفتن از لویی آلتوسر، فیلسوف ساخت‌گرای فرانسوی آن را «قرائت عریان‌گر» می‌نامد. جابری معتقد است که این قرائت پارادوکس‌های متن را آشکار و بخش‌های پنهان و مسکوت آن را آشکار می‌سازد. به عبارت دیگر آگاهانه بخشی از گفتار را در سطح خود نمایان می‌سازد اما بخش دیگری را رها می‌کند و به حاشیه می‌راند. در این قرائت «محتوای متن» به اندازه «نحوه بیان» آن اهمیت ندارد. هم‌چنین جابری اعتقاد دارد که هدف از به‌کارگیری این قرائت در تحلیل گفتمان‌های معاصر عرب، آشکار ساختن درونمایه ایدئولوژیک یا محتوای معرفتی آن نیست، بلکه تبیین «عقل» سازنده و مولد این گفتمان است؛ به این معنی که از طریق تشخیص و تحدید نشانه‌های متن، سرشت خردگریز و بلکه خردستیز گفتمان‌های معاصر عرب، مشخص می‌شود (عابدالجابری، 1999: 13).

از دیدگاه جابری نهضت نوزایش عربی بدون بازخوانی و نقد سنت، نمی‌تواند به دستاوردهای فکری بزرگ دست یابد. وی دو سطح برای تعامل انتقادی با سنت ارائه می‌کند: در سطح اول سنت را باید به‌صورت کامل و در همه دوره‌های تاریخی و جریان‌های گوناگون آن بررسی و درک نمود. نحوه این مطالعه و روش فهم آن‌را جابری در مبحث روش فهم سنت مطرح می‌کند. سطح دوم، به‌کارگیری سنت همگام با تحولات نوین عصر حاضر است. به این صورت که پس از مطالعه سنت دست به انتخاب زده و بخشی از سنت را که قابلیت پاسخگویی به نیازهای امروز و نو شدن را دارد و می‌تواند برای ساختن آینده بهتر، مفید باشد بر می‌گزینیم. بنابراین تلاش برای بازسازی بخشی از سنت که از معتزله و شیعه و خوارج و اشاعره و دیگر فلاسفه، به‌جا مانده است، دور از صواب و هدفی است که ما در دنبال می‌کنیم (عبدالجباری، 2003: 17).

بررسی انتقادی سنت از دیدگاه جابری با هدف نو کردن سنت و به‌روز ساختن آن مطابق با مقتضیات عصر کنونی می‌باشد. بنابراین هرگونه نوسازی در سنت از درون آن باید آغاز گردد و قبل از هر چیز نیازمند شناخت دقیق سنت و درک کامل آن می‌باشد. «نوسازی جز از درون سنت با نوسازی و بازگرداندن آن به روزگار ما انجام نمی‌شود؛ البته همراه با التفات به تاریخمندی و مطالعه و فهم آن در عصر خودش؛ با این روش است که می‌توان در عین داشتن سنت از آن گذار کرد و این گذار علمی و دیالکتیک است (عبدالجباری، 2004: 25). این فهم که او از آن به‌عنوان پیش درآمد نوسازی سنت تلقی می‌کند، جایی است که او راهش را از دیگران جدا کند و راه متفاوتی در پیش بگیرد؛ به‌همین دلیل این فهم باید متفاوت با فهم‌ها و درک‌های پیشین باشد؛ فهمی که در پروژه انتقادی جابری در پایان به «تدوین عصر جدید» منتهی می‌شود. تدوین عصر جدید مستلزم این است که ابتدا با مفاهیم و روش‌های جدید، به قرائت و شرح سنت پرداخت تا مہیای تدوین دوباره گردد (ابی نادر، 2008: 242).

جابری در روش انتقادی خود به سنت از «گسست» و «پیوست» استفاده می‌کند. «گسست» با هدف دوری از سیطره سنت و نگاه عقلانی به آن و «پیوست» به‌منظور امروزی ساختن سنت، دو اصل عمده روش جابری می‌باشد تمام پروژه فکری او را، شرح این دو اصل در نظر گرفت. او در پی قرائت نوینی از سنت است اما این قرائت، پژوهش تحلیلی صرف نیست، بلکه اضافه بر این «تأویلی آشکارا و آگاهانه‌ای است که به متن «معنی» می‌بخشد به‌طوری‌که هم‌زمان نسبت به بستر فکری، اجتماعی و سیاسی خودش و نیز برای خوانندگان و انسان امروزی، معنی داشته باشد» (عبدالجباری، 1993: 11). قرار دادن متن در بستر شکل‌گیری آن و تلاش برای فهم متن در ارتباط با پدیده‌های سیاسی و اجتماعی زمانه خودش، مربوط به بخش معرفتی این طرح فکری است و همان گسست و پیوست پروژه جابری می‌باشد. «گسست» در این‌جا هم به‌معنی دور شدن از سنت و موضوع قرار دادن آن و هم فاصله گرفتن از قرائت‌های قبلی تحت تأثیر سنت است که در قلمرو تأثیر سنت است و طبعاً سنتی است. طرح روش جدید تعامل با سنت، بدین معناست که جابری در پی قرائت نوینی از سنت است؛ قرائتی که متفاوت با قرائت‌های پیش از خود باشد؛ قرائتی که جابر آن‌را «قرائت عربان‌گر» می‌نامد؛ بنابراین او باید ابتدا نقص‌ها و معایب قرائت‌های قبلی را مشخص سازد. با این کار بخشی از طرح جابری که همان گسست از قرائت‌های قبلی است، محقق می‌شود (علی‌زهره، 2009: 20).

جابری در نوشته‌های خود از «گسست معرفت‌شناختی» استفاده می‌کند. منظور از گسست گونه‌ای تعامل با سنت و بریدن از نحوه تعامل سنتی با سنت است. ریشه این مفهوم به باشلار باز می‌گردد. بر این اساس دانش جز با گسست و رها کردن مرحله قبلی، به‌دست نمی‌آید. اگر اندیشه علمی در حوزه خاص، با مفاهیم معین صورت می‌گیرد و پایه علم و کشفیات علمی می‌شود، این مفاهیم دیگر نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد؛ بلکه به مفاهیم جدید نیاز است. این همان گسست معرفتی است زیرا نمی‌شود به نظام معرفتی پیشین بازگشت (ابی نادر، 2008: 245). باشلار گسست معرفت‌شناختی را در

تاریخ علم به کار برده است. اما جابری آن را در حوزه تاریخ فلسفه عربی و اسلامی، به کار برد (عابدالجابری، 1991: 262). گسست مورد نظر جابری به معنی بریدن از فهم سنتی از سنت است. این گسست مربوط به کنش عقلی است که به روشی خاص و با ابزارها و مفاهیم معین و نظام معرفتی ویژه، صورت می‌گیرد. زیرا موضوع شناخت، که سنت است، ثابت است اما چگونگی تعامل با آن، دشواره و نیز نظام معرفتی، تغییر می‌یابد. حال اگر این تغییرات به قدری گسترده باشد که امکان بازگشت به مرحله قبلی و نظام معرفتی مخصوص آن، میسر نباشد، گسست الزامی می‌باشد.

با توجه به معضل سیطره سنت و قرائت سنتی که در هم آمیختن «خود» و «ذات» می‌انجامد، پیش از انتخاب هر روشی باید به چگونگی تحقق این گسست، اندیشید. جابری برای معضل قرائت انتقادی را پیشنهاد می‌کند. به طور کلی شناخت فرآیندی پیچیده‌ای است که مبتنی بر فاعل شناسا (سوژه) و موضوع قابل شناخت (ابژه) است. این تمایز سبب می‌شود که فاعل شناسا در جایگاه مستقل و جدا از موضوع شناخت، قرار گیرد تا به دور از کنش‌های عاطفی و تعلقات بشری، به بررسی موضوع بپردازد. اما سنت بخشی از وجود ما و سازنده هویت ماست و لذا پیش از آن که ما بتوانیم آن را به عنوان موضوع مستقل و جدا از خود لحاظ کنیم، با رخنه به درون ما به روح و روان ما چنگ می‌اندازد و ما در حیطه نفوذش قرار می‌دهد و از نگرش عقلانی و انتقادی سرباز می‌زند. به همین دلیل جابری پیش از گزینش روش خاصی چون ساختاری یا تاریخی، برای تعامل با سنت، جدایی «موضوع»، از «ذات» را. به مثابه تمهیدی برای به کارگیری هر روشی مطرح کند. به اعتقاد او هر روشی، زمانی کارایی دارد که «موضوع» آن از «ذات» جدا باشد به گونه‌ای که موضوع در تکوین «ذات» نقش نداشته باشد و «ذات» نیز بی‌واسطه در تکوین «موضوع» دخالت نداشته باشد. بنابراین دغدغه جابری در وهله نخست ایجاد این فاصله دوسویه بین خود و موضوع است تا پس از تحقق این گسست، تعامل جدید با سنت را پایه گذارد؛ به تعبیر دیگر مراد از این گسست، برخورد انتقادی با سنت به گونه‌ای است که سنت را به مثابه موضوعی علمی و عینی (مستقل از ذات) فهم و بررسی کنیم (عابدالجابری، 1379: 433).

این روش «ذات» را از «سیطره متن سنتی» آزاد می‌سازد. این امر با «سوژه» قرار دادن موضوع برای ذات و تحلیل دقیق علمی آن، محقق می‌شود. جدایی ذات از موضوع در پروژه فکری جابری قدم مهمی است اما این زمینه‌سازی برای بازگرداندن نقش فعالانه و آزاد به ذات است تا ساختار جدیدی را طراحی نماید. گام دوم در راستای «سوژه» سازی و قرائت انتقادی گسست موضوع از ذات است. با این گام هویت و تاریخمندی و استقلال موضوع به آن باز می‌گردد، به طوری که موضوع را در بستر تاریخی خودش می‌بریم و در کلیت خودش مورد مطالعه قرار می‌دهیم. جابری برای تحقق این امر سه مرحله روشی را اجرا می‌کند: به کارگیری روشی ساختارگرایانه، تحلیل تاریخی و آشکار ساختن عناصر ایدئولوژیک (ابی نادر، 2008: 246-249).

در واقع در پروژه فکری جابری، «موضوع» که همان سنت است نقش محوری و تعیین کننده‌ای دارد. به همین دلیل در مراحل مختلف این پروژه فکری کلیت، یکپارچگی و انسجام دیده می‌شود. به دلیل پیوند عمیق روش و موضوع، روشمندی در آثار ابتدایی او نیز وجود دارد، که این امر نشان‌دهنده نوعی یکپارچگی در اندیشه اوست. جابری طی مصاحبه‌ای با یکی از نشریات عربی در مورد روش پژوهشی خود می‌گوید: نوشته‌های من بیشترین تأثیر را از گرایش‌ها و مکتب‌های معرفت‌شناسانه فرانسوی پذیرفته است. به نظر من این نکته صحیح است و دلایل زیادی هم دارد؛ که پاره‌ای از آنها خاص است و پاره‌ای دیگر عینی. در باب دلایل خاص باید گفت که مغرب عربی به طور کلی نزدیکی بیشتری با فرهنگ فرانسوی دارد تا فرهنگ‌های انگلوساکسون و یا دیگر فرهنگ‌ها. اما در باب دلایل عینی، می‌توانم به این نکته اشاره کنم که پژوهش‌های معرفت‌شناسانه فرانسوی بیش از گرایش‌های دیگر، به تحلیل تاریخی ساختی و نقد عقلی

فلسفی، بها می‌دهند و کمتر به کار تحلیل منطقی (صوری) گزاره‌ها می‌پردازند، از این‌رو، به‌نظر من این مکتب‌ها با موضوعی که به بحث از آن پرداخته‌ام - یعنی میراث - سازگاری بیشتری دارند. چنان‌که می‌دانیم گرایش‌های معرفت‌شناسانه انگلوساکسون در تحلیل مسائل، روشی منطقی تحلیلی را در پیش می‌گیرند که برای دقت ذهن سودمندند و از انسجام منطقی کم‌نظیری برخوردارند، اما در حوزه پژوهشی من، نمی‌توان آن آموزه‌ها را به کار بست؛ زیرا رهیافت‌های انگلوساکسون، پوزیتیویستی است و گرایش پوزیتیویستی اصولاً مخالف میراث و تاریخ است. روش برگزیده من، آمیزه‌ای از روش ساختارگرایی، تحلیل تاریخی و تفکیک عناصر ایدئولوژیک از عناصر معرفتی است. اما این‌که این روش، موفقیت‌آمیز است یا خیر، پاسخ قطعی آن در گرو آینده است. تنها اشاره به این امر ضروری است که گزینش چنین روشی دلخواهی نبوده، بلکه به حکم ضرورت است. بدین معنا که سرشت موضوع و شیوه پژوهش، عامل اصلی تعیین‌کننده روش می‌باشد. نمی‌توان به بحث درباره میراث دست یازید، مگر این‌که دخالت و نقش عناصر ایدئولوژیک را مدنظر قرار داد. از سوی دیگر، ناگزیرم که به تحلیل تاریخی و روش ساختارگرایی، توجه زیادی کنم. البته طبیعی است که مرکز ثقل پژوهش انتقادی‌ام، گاه کشف و تبیین جنبه‌های ایدئولوژیک بود، گاه جنبه‌های معرفتی و گاه تحلیل تاریخی؛ یعنی برحسب اقتضای مقام و سرشت موضوع مورد پژوهش، عمل می‌کردم.

### کاربرد روش ساختارگرایی

اتخاذ این روش به این دلیل است که جابری در تعریف و تلقی خود از سنت، مانند ساختارگرایان، فرآیند تاریخی اندیشه عربی اسلامی را فرآیندی بی‌گسست و بی‌تغییر به حساب می‌آورد که تا زمان حال ادامه یافته است. در حالی که برخی دیگر از اندیشمندان عرب معتقد به وجود گسست‌های اندیشگی در برخی از دوره‌ها هستند. بنابراین روش ساختارگرایی روشی مناسب برای بازخوانی سنت می‌باشد. پروژه جابری به نام «نقد عقل عربی» پروژه‌ای ساختارگرا در نقد اندیشه‌ی عربی دوره میانه است. جابری با گرایشات ساختارگرایی خود اعتقاد دارد که تا به امروز شاهد بازتولید مکرر آن دوره بوده‌ایم. به دلیل گرایش زیاد جابری به استفاده از روش ساختارگرایی، وی عامل زبان در شکل‌گیری اندیشه‌ی عربی را عامل عمده‌ای می‌داند. از سوی دیگر استفاده از مفاهیم و اصطلاحات کلیدی اندیشمندانی مانند آلتوسر، لالاند، فوکو و پیازه، گرایشات ساختارگرایی را به خوبی نمایان می‌سازد.

در این روش باید در قدم اول به سراغ متون اصلی رفت و شرح و تفسیرهای قبلی را رها کرد. در این مرحله لازم است که متن را همانند یک کل به هم پیوسته در نظر بگیریم که در پس آن منطق یگانه‌ای وجود دارد و حاکم بر تمام تغییرات است. به طوری که هر بخش از اندیشه او، در جایگاه طبیعی خودش قرار گیرد و به‌طور کلی اندیشه او قابلیت توجیه را داشته باشد. از این نظر، سنت و متن «مجموعه همبسته‌ای است» که تمام اجزا و عناصر آن، یگدیگر را تغذیه می‌کند. اصل عمده و مهم در این روش، رها شدن از قید «معنا» و تمرکز روی «ساختار» هاست. به زبان دیگر، در این روش روابط ساختاری درون‌متنی الفاظ اهمیت دارد که بر تشابه و اختلاف نشانه‌ها استوار است (عبدالجباری، 1994: 19).



## به‌کارگیری روش تحلیل تاریخی

مرحله بعدی پروژه فکری جابری به‌کارگیری روش تحلیل تاریخی است. در این مرحله اندیشه مولف متن به بستر و خاستگاه تاریخی آن پیوند داده می‌شود. استفاده از این روش اهمیت خاصی دارد؛ زیرا برای آزمودن درستی گام قبلی که به‌کارگیری روش ساختارگرایی است، به‌کار برده می‌شود. منظور از درستی، امکان تاریخی است که با تکیه بر آن می‌توان سه‌گونه گفتار را تشخیص داد و از یکدیگر متمایز ساخت؛ نخست گفتارهایی است که متن امکان بیان آنها را دارد؛ دوم گفتارهایی است که متن امکان بیان آنها را ندارد؛ سوم آن دسته از گفتارهایی است که متن در عین داشتن قدرت و ابزار بیانی، آنها را مسکوت گذارده است (عابدالجابری، 1991: 32). با این وجود استفاده از این دو روش نیز کافی نخواهد بود، مگر با مرحله سوم روشی جابری که شناسایی عناصر ایدئولوژیکی و کنار گذاشتن آنهاست.

## شناسایی عناصر ایدئولوژیک

گام سوم در پروژه جابری، شناسایی عناصر ایدئولوژیک مخفی و آشکار در پس هر اندیشه و روشن نمودن وظیفه ایدئولوژیکی است که این اندیشه‌ای در بستر سیاسی و اجتماعی خاص، ایفا می‌کند؛ جابری اعتقاد دارد بدون انجام این مرحله و تنها با تکیه بر روش ساختارگرایی و تحلیل تاریخی، پژوهش حالت انتزاعی به‌خود می‌گیرد. در این مرحله نهایی است که عناصر معرفتی و ایدئولوژیک از هم جدا می‌شوند و دوره و بستر تاریخی هر متنی به‌طور دقیق مشخص می‌گردد. به‌دلیل این‌که در روش ساختارگرایی هر متن به‌صورت واحد زمانی به‌هم پیوسته لحاظ می‌شد و دوره خاص هر متن، مورد توجه قرار نمی‌گرفت. در این مرحله دوره تاریخی هر متنی از نو احیا می‌شود تا نسبت اندیشه با این بستر سیاسی و اجتماعی آشکار گردد. جابری بر آن می‌رود که تنها شناسایی عناصر ایدئولوژیک است که متن را در زمان و جهان خودش قرار می‌دهد (عابدالجابری، 1993: 24). این مرحله به پژوهشگر کمک می‌کند تا دوره و بستر تاریخی هر متنی را به‌صورت دقیق مشخص سازد.

پس از بحث و بررسی گام‌های سه‌گانه روشی جابری، باید به «نقد معرفت‌شناختی» اشاره کرد که ویژگی بارز روش او به‌شمار می‌آید. استفاده از نقد معرفت‌شناختی در بازخوانی سنت، ناشی از ارتباط موضوع و روش است. جابری به‌همین و نه به‌دلیل تعصب نسبت به روشی خاصی، با روش نقد معرفت‌شناختی به بازخوانی سنت و تحلیل عقل عربی می‌پردازد. تحلیل بنیادهای معرفتی، یعنی آشکار ساختن روابط مختلفی است که میان عناصر تشکیل دهنده نظام معرفتی برقرار است. با توجه به این‌که بنیاد معرفتی از منظومه روابط ثابت در کنار امور متغیر تشکیل شده است، تحلیل در این‌جا تفکیک همین روابط ثابت در ساختار معرفتی است. به‌عبارت دیگر تحلیل، برداشتن همین بنیادهای ثابت و تبدیل آن به امر بی‌بنیاد و محض دگرگونی‌هاست (ابی نادر، 2008: 256). جابری در توضیح هدف خود از این تحلیل اعتقاد دارد: تفاوت این تحلیل با ترکیب در این است که در این تحلیل امر مرکب به‌عنوان نظام و ساخت لحاظ می‌گردد. با تحلیل این ساخت فرو می‌پاشد تا سیطره موضوع بر خواننده از بین برود و خواننده بر موضوع مسلط شود (عابدالجابری، 1993: 47). این تحلیل باعث می‌شود که امر مطلق، فراتاریخی و ثابت به امر نسبی و متغیر، تبدیل شود و خردپذیری نهان برخی پدیده‌ها، آشکار گردد. پژوهشگر باید بتواند از سطوح بیرونی و نمودها گذر کند و حقایق را کشف کند. جابری بر آن می‌رود که مراد از این کار «از سیطره گفتمانی» موضوع است که بر فضای ساختاری زبان، استوار است و آکنده از رمز و افسون و قدسیست می‌باشد. تناسب معرفت‌شناسی برای این تعامل انتقادی از آن جهت است که از دیدگاه جابری پژوهش‌های معرفت‌شناختی در اساس، پژوهش‌های انتقادی است که نقد علم را مورد هدف قرار می‌دهد، «با توجه به

این‌که دانش معرفت‌شناسی مواظبت دوام‌دار اندیشه علمی نسبت به خودش هست، لذا به انسان و به‌ویژه به ما روح و نگاه انتقادی می‌بخشد (عبدالجباری، 1991: 258).

تناسب دوم معرفت‌شناسی برای کسب این عقلانیت انتقادی به این دلیل است که بررسی اندیشه علمی و تاریخ آن، برای رسیدن به این عقلانیت انتقادی لازم است و معرفت‌شناسی به دلیل داشتن ماهیت ایدئولوژیک ناچیز، به‌خوبی قادر است روح انتقادی را فراگیر کند. جابری معتقد است: معرفت‌شناسی، شناخت انسان از جهان را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. این شناخت عمدتاً، انتقادی است، اما با این‌حال انسان به‌عنوان جزئی از جامعه، تاریخمند است و شناخت او نیز بازتاب ایدئولوژی واقعیت عام و فراگیری است که او در آن زیست می‌کند. بنابراین این نوع و این مقدار از عناصر ایدئولوژیک در هر بحث معرفت‌شناختی، وجود دارد (عبدالجباری، 1994: 48).

به‌طور کلی، هدف عمده جابری رهایی عقل عربی از سیطره مرجعیت سنت و هم‌چنین ایجاد تغییر در ساختار عقل عربی است، که آن‌را از تحلیل و بررسی دقیق و موشکافانه معضلات و مسائل موجود در جهان عرب منع نموده است. از منظر جابری، «تغییر ساختار عقل عربی و جایگزین کردن ساختاری دیگر، جز با به‌کارگیری نقد و عقلانیت انتقادی در همه امور زندگی و جهان اندیشه و در مقدمه آنها در فهم سنت - که مرجعیت‌های اقتداربخش را در ناخودآگاه خود جای داده است - ممکن نیست (عبدالجباری، 1993: 585). جابری در پروژه فکری خود نشان می‌دهد که که رهایی از سنت و پشت کردن به آن، برای مدرن شدن راه صوابی برای پیشرفت جوامع عربی و اسلامی نیست و راه درست آن است که خود سنت را نو کرد. در این راستا جابری در آثارش تلاش می‌کند، راهکارهایی عملی برای این نو کردن ارائه دهد که بیشتر بر پایه مفروض امکان نو شونده سنت می‌باشد. این‌که آیا این مفروض درست است یا نه و آیا پروژه فکری جابری که بر اساس متدولوژی نوین شکل گرفته، توانسته این امکان را برای مسلمانان در قرن بیست‌ویکم فراهم سازد و اصولاً چه نقدهایی بر آن وارد می‌باشد، بحث‌های دیگری است که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد.

### نتیجه‌گیری

از آغاز نهضت نوزایش عربی در اواخر قرن نوزدهم تا به امروز، سنت، جایگاه مهم و عمده‌ای در مباحث اندیشمندان عرب پیدا کرده است؛ به‌طوری‌که با سیطره همه جانبه خود هم مانعی برای ساختن دنیای مدرن به‌شمار می‌رود و هم بار هویتی و ایدئولوژیک دارد. به این دلایل اندیشمندان نوگرایی مانند جابری به این نتیجه رسیدند که سنت نیازمند بازخوانی و نقد با روش‌های پژوهشی نوین است. از دید وی تنها از این طریق می‌توان گفتمان‌های معاصر جهان عرب را که بر این سنت استوار هستند عقلانی ساخت. جابری دلیل عقب‌ماندگی و انحطاط گفتمان‌های معاصر عرب را ناعقلانی بودن و نگرش غیرعلمی و غیر عینی آنها به سنت قلمداد می‌کند.

با توجه به اهمیت سنت و سیطره آن بر پژوهشگران و خوانندگان عرب، خوانش‌های متعدد و متفاوتی از سنت انجام شده است. جابری با آشکار ساختن، نواقص و کمبودهای قرائت‌های پیشین، با اتخاذ روش تازه‌ای دست به بازخوانی سنت می‌زند. روش‌های به‌کار گرفته توسط او به تعریف و تلقی او از سنت باز می‌گردد. جابری در تعریف و تلقی خود از سنت، مانند ساختگرایان، فرآیند تاریخی اندیشه عربی اسلامی را فرآیندی بی‌گسست و بی‌تغییر به‌حساب می‌آورد که تا زمان حال ادامه یافته است. این تلقی از سنت تاثیر زیادی بر روش پژوهشی جابری گذاشته است. بازخوانی سنت توسط وی در دو مرحله عمده انجام می‌شود. مرحله اول قرار دادن سنت در بستر و سیاق تاریخی آن است. در این مرحله دشواره یا مسئله محوری هر متن و اندیشه‌ای و ماهیت معرفتی و عناصر ایدئولوژیک آن آشکار، عیان و قابل فهم می‌گردد. گام

دوم روشی او تلاش برای به روز ساختن و نو کردن سنت هم‌گام با تحولات و مقتضیات عصر حاضر است که در واقع بعد «معقولیت» یا «خردپذیری» سنت به حساب می‌آید. اتخاذ صحیح این دو مرحله از دیدگاه جابری می‌تواند تداوم، پایداری و پویایی سنت عربی اسلامی را در پی داشته باشد (صالح‌المراکشی، 2006: 208). جابری معتقد است اندیشمندان نهضت نوزایش عرب در بررسی سنت، بیشتر به بازگشت به دوران باشکوه اسلامی التفات داشتند به مسئله مهمی مانند عقلانی کردن و روزآمد ساختن آن کم توجه بودند (عابدالجابری، 2000: 67). به عبارت دیگر، تأسیس عقلانی حال و آینده، تنها از راه عقلانی سنت میسر است. لازمه این کار، گسست از سنت و پیوستن مجدد به آن است. نقدی که جابری از آن بهره می‌گیرد؛ نقدی معرفت‌شناختی است؛ وی به دنبال پیدا کردن نقاط ضعف موجود در کارکرد عقل عربی است. مهم‌ترین این نقاط سیطره سنت بر گستره اندیشه عربی است؛ بنابراین وی در پی، تأسیس عقلانی سنت بود. با این تلقی از سنت و بر حسب موضوع تحقیق که سنت می‌باشد، جابری در پروژه فکری خود از مکاتب فلسفی متعدد و روش‌های نوین پژوهشی در علوم انسانی بهره می‌برد. وی روش دکارت و مفاهیم فلسفه روشنگری و نیز روش‌های اندیشمندان ساختارگرایی مانند باشلار، فوکو، پیازه، التوسر و گرامشی، را به کار می‌گیرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

1. ابی‌نادر، نایله (2008)، **التراث و المنهج بين اركون و الجابري**، بيروت: الشبكة العربيه للابحاث و النشر.
2. الادريسي، حسين (2010)، **محمد عابدالجابري و مشروع نقد العقل العربي**، بيروت: مركز الحضاره لتنميه الفكر الاسلامي.
3. صالح المراكشي، محمد (2006)، **في التراث العربي والحداثه**، صفاقس: مكتبه قرطاج للنشر و التوزيع.
4. عابدالجابري، محمد (1379)، **تبيين ساختار عقل عربي در گفت‌گو با محمد عابدالجابري**، ترجمه محمدتقي كرمي، مجله نقد و نظر، شماره 23 و 24.
5. عابدالجابري، محمد (1991)، **التراث و الحداثه: دراسات و مناقشات**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
6. عابدالجابري، محمد (1993)، **بنيه العقل العربي: دراسه تحليليه نقديه لنظم المعرفه في الثقافه العربيه، نقد العقل العربي**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
7. عابدالجابري، محمد (1993)، **نحن و التراث: قراءات معاصره في تراثنا الفلسفي**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
8. عابدالجابري، محمد (1994)، **مدخل إلى فلسفه العلوم**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
9. عابدالجابري، محمد (1999)، **الخطاب العربي المعاصر: دراسه تحليليه نقديه**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
10. عابدالجابري، محمد (2000)، **المشروع النهضوي العربي**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
11. عابدالجابري، محمد (2004)، **الاسلام و الحداثه و الاجتماع السياسي**، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه.
12. عبداللطيف، كمال (2002)، **نقد العقل ام عقل التوافق**، لاذقيه: دارالحوار.
13. علي‌زهره، احمد (2009)، **العقل العربي بنيه و بناء، دراسه نقديه لمشروع الجابري**، دمشق: صدارالعراق.